

بررسی تحلیلی صور مسئله دوران امر بین تعیین و تخییر در

اصول فقه *

□ محمدجواد صادقی **

چکیده

مسئله دوران امر بین تعیین و تخییر، از مباحث بنیادین اصول فقه است که در استنباط احکام شرعی جایگاهی ویژه دارد. این بحث زمانی مطرح می شود که مکلف با دو وظیفه شرعی روبه‌رو بوده و در تردید باشد که آیا یکی از آن‌ها به‌طور معین واجب است (تعیین) یا میان آن‌ها مخیر است (تخییر). این مسئله در سه مقام جعل، حجیت و امثال قابل تحلیل است که هرکدام مباحث خاص خود را دارند:

مقام جعل: آیا شارع بر یکی از دو فعل الزامی معین دارد یا مکلف در انتخاب مخیر است؟

مقام حجیت: اعتبار امارات و طرق در تشخیص حجیت قول فقیه اعلم یا پیروی از غیر اعلم

چگونه است؟

مقام امثال: در صورت تراحم دو تکلیف، آیا مکلف می تواند یکی را بر دیگری مقدم کند یا باید

به‌طور معین یکی را برگزیند؟

هدف این پژوهش، تبیین معیاری برای تشخیص تعیین و تخییر در مقامات سه‌گانه و بررسی نقش اصول عملیه (مانند براءت و اشتغال) در حل این مسئله است. نتیجه تحقیق، ارائه چارچوبی اصولی برای شناسایی و تحلیل موارد تعیین و تخییر در هر مقام می باشد. این پژوهش با تحلیل دقیق مبانی اصولی و قواعد حاکم بر مسئله، در پی ارائه پاسخی مستدل و مستند برای چالش‌های مرتبط با دوران امر است.

کلیدواژه‌ها: دوران امر بین محذورین، مقام جعل، مقام حجیت، مقام امثال، تعیین و تخییر.

* تاریخ وصول: ۱۴۰۴/۵/۲۱ تاریخ تصویب: ۱۴۰۵/۳/۳۰.

** دانش پژوه سطح ۳ مرکز فقهی ائمه اطهار (عج) قم (m.sadeghi.javad@gmail.com).

مقدمه

مسئله دوران امر بین تعیین و تخییر از مباحث اساسی در اصول فقه است که تأثیر گسترده‌ای بر استنباط احکام شرعی دارد. این بحث زمانی مطرح می‌شود که مکلف با دو وظیفه شرعی روبه‌رو است و تردید دارد که آیا یکی از آن‌ها به‌طور معین واجب است (تعیینیت) یا میان آن‌ها اختیار دارد (تخییر). بررسی این مسئله در سه مقام جعل، حجیت و امثال، چارچوب اصلی تحلیل‌های اصولی را تشکیل می‌دهد و هر یک از این مقامات مباحث خاص خود را دارند. ضرورت بحث از آن جهت است که تعیین یا تخییر در تکالیف شرعی، مستقیماً بر مسئولیت مکلف و شیوه امثال او تأثیر می‌گذارد. در مقام جعل، این پرسش مطرح می‌شود که آیا شارع الزام خاصی بر یکی از دو فعل دارد یا مکلف در انتخاب مخیر است. در مقام حجیت، تردید درباره اعتبار امارات و طرق وجود دارد؛ یعنی آیا قول فقیه اعلم حجیت تعیینی دارد یا پیروی از غیر اعلم نیز جایز است. در مقام امثال، موضوع به شرایطی بازمی‌گردد که مکلف به دلیل تراحم نمی‌تواند هر دو تکلیف را انجام دهد، و این پرسش مطرح می‌شود که آیا او اختیار دارد یا باید به‌طور معین یکی را بر دیگری مقدم کند.

سؤال اصلی این پژوهش آن است که در هر یک از مقامات سه‌گانه، تعیین و تخییر چگونه تبیین می‌شود و چه معیاری برای تشخیص آن وجود دارد؟ به‌طور خاص، آیا اصول عملیه‌ای مانند برائت و اشتغال می‌توانند نقشی در حل این مسئله داشته باشند؟

نتیجه‌ای که این پژوهش دنبال می‌کند، ارائه یک چارچوب اصولی برای تشخیص موارد تعیین و تخییر در مقام جعل، حجیت و امثال است. با بررسی مبانی اصولی و قواعد حاکم بر این مسئله، تلاش می‌شود پاسخی مستدل و مستند برای تعیین موضع صحیح در مواجهه با این دوران ارائه شود.

۱. دوران بین تعیین و تخییر در مقام جعل

در بررسی دوران امر بین تعیین و تخییر، یکی از مهم‌ترین جنبه‌های این بحث، جایگاه آن در مقام

جعل و تشریع احکام شرعی است. در این حالت، حکم شرعی از نظر اصل وجوب ثابت است، اما در نحوه جعل آن (یعنی تعیینی یا تخییری بودن) تردید وجود دارد (خویی، ۱۴۲۲: ۱/۵۲۰). برای نمونه، نماز جمعه از جمله احکام واجب است، اما در دوران غیبت معصوم علیه السلام این پرسش مطرح می‌شود که آیا وجوب آن به صورت تعیینی است، به این معنا که مکلف ملزم به انجام آن بوده و جایگزینی ندارد، یا اینکه وجوب آن تخییری است، یعنی میان نماز جمعه و نماز ظهر، حق انتخاب دارد.

در چنین حالتی، جعل شرعی مردد بین دو احتمال است: یا شارع مقدس، وجوب تعیینی آن را مقرر کرده و مکلف را بدون جایگزین ملزم ساخته است، یا آن را به نحو تخییری جعل کرده و به مکلف اجازه داده است که میان دو گزینه انتخاب کند. این نوع از دوران، خود به سه صورت قابل بررسی است که هر یک آثار فقهی متفاوتی دارند؛ که در ادامه به بررسی هریک پرداخته می‌شود.

۱-۱. تردید در تعیین و تخییر و سقوط تکلیف

یکی از صورت‌های دوران بین تعیین و تخییر زمانی است که وجوب دو فعل مسلم باشد، اما کیفیت وجوب آن نامشخص باقی بماند. به عبارت دیگر، معلوم است که دو تکلیف شرعی وجود دارد، اما مشخص نیست که هر یک از آن‌ها به صورت مستقل و تعیینی واجب شده است یا اینکه وجوب آن‌ها به طور تخییری است، به گونه‌ای که انجام یکی از آن‌ها برای سقوط تکلیف کافی باشد.

در این وضعیت، این پرسش مطرح می‌شود که آیا می‌توان به اصل برائت تمسک کرد و وجوب تعیینی را نفی نمود؟ به تعبیر دیگر، آیا در صورت شک در تعیین و تخییر، می‌توان گفت که الزام بر انجام هر دو وجود ندارد و مکلف می‌تواند یکی را انجام دهد؟ بررسی این مسئله مستلزم دقت در مبانی اصولی و پیامدهای فقهی آن است، زیرا پاسخ به آن می‌تواند تأثیر مستقیمی بر تکلیف مکلفین داشته

۱-۱-۱. نظریه برائت از تعیین و اثبات تخییر

آیت الله خویی رحمته الله در مسئله دوران بین تعیین و تخییر، به جریان اصل برائت از تعیین و اثبات تخییر قائل شده اند (۱). ایشان برای این مبنا دو دلیل اصلی ارائه کرده اند:

۱. اصل رفع کلفت و سختی: تعیینیت موجب تکلیف شدیدتر و ایجاد مشقت برای مکلف است، درحالی که اصل برائت اقتضا دارد که تا حد امکان از چنین تکالیف سنگینی اجتناب شود (خویی، ۱۴۲۲: ۱/۵۲۲) این استدلال به طور کلی از جمله مبانی کسانی است که در موارد شک، اصل برائت را جاری می دانند.

۲. اصل تعلق وجوب به جامع: در دوران بین تعیین و تخییر، مسلم است که یک وجوبی به جامع بین دو فعل (مانند نماز ظهر و نماز جمعه) تعلق گرفته است. اما تردید در این است که آیا هر یک از این دو، خصوصیت تعیینی دارند یا خیر؟ آیت الله خویی معتقد است که اصل برائت از این خصوصیت جاری می شود و در نتیجه، تعیینی بودن هر یک نفی خواهد شد (خویی، ۱۴۲۲: ۱/۵۲۲).

۱-۱-۲. نفی جریان برائت و اثبات تعیینیت

در مقابل، مرحوم نائینی رحمته الله معتقد است که اصل برائت در اینجا جاری نمی شود و باید قائل به تعیین شد. ایشان دلایل زیر را برای این دیدگاه مطرح کرده اند:

۱. عدم امکان جریان برائت در امور غیر مجعول شرعی: برائت زمانی جاری می شود که مشکوک، یک امر شرعی و قابل جعل و رفع باشد. درحالی که تعیینیت، خود یک امر عدمی است و به معنای عدم جعل بدل می باشد. بنابراین، از آنجا که تعیینیت یک امر شرعی مجعول نیست، قابلیت جریان اصل برائت را ندارد.

۲. جریان برائت در امور وجودی: برائت تنها در مواردی جاری می شود که متعلق آن یک امر وجودی و قابل جعل باشد. اما تعیینیت، به معنای عدم وجوب عدل است و از آنجا که عدم، یک امر وجودی نیست، نمی توان از اصل برائت برای رفع آن استفاده کرد.

۳. ظهور خطاب در تعیینیت: مرحوم نائینی استدلال می‌کند که اوامر شرعی ذاتاً ظهور در تعیین دارند، مگر اینکه قرینه‌ای بر تخییر وجود داشته باشد. بنابراین، هنگامی که شارع می‌فرماید: «افعل» این امر ظهور در تعیینیت دارد و نیازی به بیان زائد مانند «او» و دیگر ادات تخییر نیست.

۴. رابطه بین برائت و تعیینیت: ایشان بر این باورند که اصل برائت تنها در مواردی جریان دارد که متعلق آن یک امر وجودی باشد. درحالی که تعیینیت، چیزی جز عدم جعل بدل نیست و این امر قابل رفع با اصل برائت نمی‌باشد. لذا، اگر در وجوب عدل شک کنیم و اصل برائت را جاری سازیم، نتیجه آن اثبات تعیینیت خواهد بود که خود، خلاف مقصود است (نائینی، ۱۳۷۶: ۳/ ۴۲۶-۴۲۸).

آیت الله سیستانی نیز بیان داشته‌اند که در موارد دوران امر بین تعیین و تخییر، علم اجمالی به وجوب مردد میان دو عنوان متباین تعلق می‌گیرد. برای مثال، نمی‌دانیم که آیا روزه واجب است یا یکی از دو عنوان روزه و اطعام به طور مردد واجب می‌باشد. در این حالت، عنوان «احدهما» از نظر عرفی با عنوان «صوم» تفاوت دارد و این دو مفهومی متمایز دارند، هرچند در مقام احتیاط میان این دو تفاوت وجود دارد.

در مورد علم اجمالی به وجوب روزه یا وجوب یکی از دو فعل (روزه یا اطعام)، این علم اجمالی میان دو عنوان متباین خارجی نیست. در مواردی که علم اجمالی به دو عنوان متباین خارجی تعلق می‌گیرد - مانند اینکه نمی‌دانیم آیا اکرام زید واجب تعیینی است یا اکرام عمرو - احتیاط اقتضا می‌کند که هر دو فعل انجام شوند. اما در دوران بین تعیین و تخییر، اگر مکلف محتمل التعمین را انجام دهد، یعنی روزه بگیرد، قطعاً تکلیف معلوم بالاجمال را امثال کرده است، خواه وجوب تعیینی روزه باشد، خواه وجوب یکی از دو عنوان (روزه یا اطعام). با این حال، این امر به معنای انحلال علم اجمالی نسبت به تکلیف نیست.

تفکیک میان «قدر متیقن در مقام احتیاط» و «قدر متیقن از لحاظ اشتغال ذمه و عهده» ضروری است. از حیث عهده و ذمه، قدر متیقنی نداریم، زیرا نمی‌دانیم که عنوان «صوم» به عهده ما آمده است یا عنوان «احد الفعلین» (یعنی روزه یا اطعام).

ایشان همچنین در بحث اقل و اکثر ارتباطی، به برائت عقلیه قائل شده‌اند، زیرا معتقدند که از دیدگاه عرف، عنوان اقل با عنوان اکثر متباین نیست. به عنوان نمونه، نماز بدون شرط سوره، در مفهوم خود تفاوت آشکاری با نماز مشروط به سوره ندارد، بلکه نسبت این دو از دید عرف، اقل و اکثر محسوب می‌شود. این مسئله سبب شد که نسبت به منجزیت علم اجمالی به وجوب اقل یا اکثر دچار تردید شویم و در این خصوص شک کنیم که آیا عقلاً این علم اجمالی را منجز می‌دانند یا نه. شک در منجزیت عقلائیه، شک در حجیت را به دنبال دارد و از آنجا که شک در حجیت مساوی با قطع به عدم حجیت است، در اینجا عقل قاعده «قبح عقاب بلا بیان» را نسبت به وجوب اکثر جاری می‌کند.

اما در دوران بین تعیین و تخییر، چنین شکی در منجزیت عقلائیه وجود ندارد. در اینجا علم اجمالی به وجوب روزه به صورت تعیینی یا به وجوب یکی از دو فعل (روزه یا اطعام) تعلق گرفته است و ما در منجزیت این علم، تردیدی نداریم. عقلاً این علم را نسبت به وجوب موافقت قطعی منجز می‌دانند و این امر اقتضا می‌کند که به عنوان احتیاط، روزه گرفته شود.

اصول عملیه شرعیه، همچون اصل برائت، به طور کلی از اطراف علم اجمالی به تکلیف انصراف دارند، زیرا تنها از شک در تکلیف رفع مسئولیت می‌کنند. حال آنکه بحث ما در اینجا یافتن اصلی عملی است که نسبت به احتمال انطباق تکلیف معلوم بالاجمال بر عنوان «صوم» تأمین دهد. از آنجا که چنین اصل عملی‌ای در دست نیست، لازم است که احتیاط رعایت گردد.

۱-۲. وجوب معین و شک در تخییر

در حالت دوم از دوران بین تعیین و تخییر، فرض بر این است که نسبت به وجوب یک فعل علم داریم و همچنین می‌دانیم که انجام فعل دیگر، موجب سقوط تکلیف از فعل اول می‌شود. اما تردید داریم که آیا این دو فعل به عنوان واجب تخییری در نظر گرفته می‌شوند یا خیر؟ به عبارت دیگر، آیا فعل دوم که باعث سقوط وجوب فعل اول می‌شود، عدل آن نیز محسوب می‌شود، یا تنها نقش اسقاطی دارد؟ (خویی، ۱۴۲۲: ۱/۵۲۰).

مثالی که در این زمینه مطرح شده است، وجوب قرائت در نماز است. از یک سو، می دانیم که قرائت واجب است، و از سوی دیگر، می دانیم که در صورت اقتدا به امام جماعت، قرائت ساقط می شود. اما پرسشی که مطرح می شود این است که:

• آیا اقتدا علاوه بر اسقاط قرائت، عدل آن نیز محسوب می شود، به نحوی که فرد در

انتخاب میان قرائت و اقتدا مخیر باشد؟

• یا اینکه اقتدا صرفاً موجب سقوط وجوب قرائت است و نه یک واجب جایگزین؟

اگر اقتدا عدل قرائت باشد، نمازگزار در انتخاب میان آن دو مختار است؛ اما اگر اقتدا تنها نقش اسقاطی داشته باشد، نمی توان آن را به عنوان یک واجب تخییری در نظر گرفت.

ثمره‌ی این بحث در جایی آشکار می شود که شخصی به دلیل ناتوانی از قرائت، قادر به ادای صحیح آن نباشد. در چنین شرایطی دو احتمال مطرح می شود:

۱. اگر اقتدا عدل قرائت باشد: در واجب تخییری، در صورت تعذر یکی از طرفین، طرف دیگر تعین پیدا می کند. در این صورت، چنین شخصی موظف به اقتدا خواهد بود، زیرا قرائت برای او غیرممکن است.

۲. اگر اقتدا تنها نقش اسقاطی داشته باشد: در این صورت، اقتدا خود یک واجب مستقل نیست، بلکه صرفاً باعث رفع وجوب قرائت می شود. بنابراین، اگر شخصی قادر به قرائت نباشد، اقتدا برای او واجب نخواهد شد و باید راه حل دیگری جست و جو شود.

۳. جمع بندی و نتیجه گیری

مسئله دوران بین تعیین و تخییر در این حالت، بر محور رابطه بین اسقاط و تخییر می چرخد.

• اگر اقتدا صرفاً نقش اسقاطی داشته باشد، انتخابی در کار نیست و مکلف تنها در

صورت اقتدا از قرائت معاف خواهد شد.

• اما اگر اقتدا عدل قرائت باشد، مکلف میان آن دو مخیر خواهد بود و در صورت

ناتوانی از قرائت، اقتدا بر او واجب خواهد شد.

این بحث نه تنها در نماز جماعت بلکه در بسیاری از احکام عبادی و معاملات نیز کاربرد

اصولی و فقهی دارد. فهم دقیق این مسئله، بر برداشت ما از تعیین و تخییر و همچنین نحوه تعامل مکلف با اوامر شرعی تأثیر می‌گذارد

۱-۲-۱. دیدگاه محقق نائینی

مرحوم محقق نائینی در این مسئله قائل به تعیینی بودن وجوب قرائت بوده و تخییر را مردود دانسته است. به نظر ایشان، شک در اینجا به شک در اصل تکلیف بازمی‌گردد و در چنین مواردی، اصل برائت جریان دارد (نائینی، ۱۳۵۲: ۲/۳۳۷). بر این اساس، باید وجوب قرائت را تعیینی دانست و اقتدا را جایگزین آن محسوب نکرد.

الف) استدلال نائینی بر تعیین

برای اثبات این دیدگاه، مرحوم نائینی به یک روایت مرسل استناد می‌کند. در این روایت آمده است که گروهی نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از بلال شکایت کردند که وی در اذان به جای "اشهد"، "اسهد" می‌گوید. پیامبر صلی الله علیه و آله در پاسخ فرمودند: "سین بلال نزد خداوند همانند شین است" (نوری، ۱۴۰۸، ج ۴، ص ۲۷۸). نائینی از این روایت دو نکته‌ی مهم را نتیجه می‌گیرد:

۱. عدم امر به اقتدا: اگر اقتدا عدل قرائت بود، پیامبر صلی الله علیه و آله می‌بایست بلال را به اقتدا امر می‌کردند. اما چنین دستوری صادر نشد. این امر نشان‌دهنده‌ی آن است که اقتدا، جایگزین قرائت نیست و وجوب قرائت، تعیینی است.

۲. ملاک توانایی در قرائت صحیح: این روایت نشان می‌دهد که شارع، قرائت صحیح را تنها برای کسانی که توانایی آن را دارند، واجب دانسته است. بنابراین، کسی که قادر به قرائت صحیح نیست، می‌تواند همان تلفظ نادرست را بیان کند و نیازی به اقتدا ندارد.

۱-۲-۲. دیدگاه محقق خویی: تأیید تعیین با استدلالی متفاوت

محقق خویی نیز همچون مرحوم نائینی، قائل به تعیینی بودن وجوب قرائت است (خویی: ۱/۵۲۲)، اما استدلال متفاوتی را مطرح می‌کند. به نظر وی، شک در اینجا مربوط به این است که

آیا آنچه احتمال سقوط آن را می‌دهیم، در اصل واجب است یا خیر؟ در چنین مواردی، اصل برائت جریان دارد و نتیجه آن، تعیینی بودن وجوب قرائت است.

ب) نقد محقق خویی بر استدلال نائینی

محقق خویی ضمن پذیرش نتیجه‌ی دیدگاه نائینی، اشکالاتی به استدلال او وارد می‌کند:

۱. مشکل سندی روایت: روایت مورد استناد مرحوم نائینی مرسل است و از نظر سندی معتبر نیست. در نتیجه، استدلالی که بر این روایت بنا شده، از اعتبار کافی برخوردار نیست.
۲. تمایز میان تخییر شرعی و تخییر عقلی: مسأله‌ی دوران بین تعیین و تخییر، باید ناظر به تخییر شرعی باشد. اما در اینجا، بحث از تخییر عقلی در انتخاب بین نماز جماعت و نماز فرادا است. محقق خویی توضیح می‌دهد که در تخییر عقلی، اگر فردی قادر به انجام یک مصداق از واجب نباشد، باید مصداق دیگری را انتخاب کند. بنابراین، اگر کسی قادر به قرائت صحیح نیست، برای احراز امتثال، باید اقتدا کند.
۳. استناد به نصوص دیگر: علاوه بر این، نصوص دیگری وجود دارند که دلالت بر کفایت قرائت ناقص در صورت ناتوانی از ادای صحیح آن دارند. به همین دلیل، محقق خویی نتیجه می‌گیرد که در صورت ناتوانی از قرائت صحیح، فرد همچنان موظف به خواندن قرائت ناقص است و نیازی به اقتدا ندارد.

۳-۲-۱. جمع‌بندی

هر دو فقیه در تعیینی بودن وجوب قرائت هم‌نظرند، اما در فرآیند استدلال تفاوت‌هایی دارند. مرحوم نائینی با استناد به روایت، اقتدا را جایگزین قرائت ندانسته و تنها در صورت ناتوانی، تلفظ غلط را جایز می‌داند. در مقابل، محقق خویی ضمن تأیید نتیجه‌ی نظریه‌ی نائینی، استدلال وی را از نظر سندی و تحلیلی نقد کرده و با تأکید بر تمایز میان تخییر شرعی و تخییر عقلی، بر لزوم قرائت حتی به صورت ناقص تصریح دارد. این تفاوت در مبانی اصولی، اهمیت تحلیل دقیق اصول استنباط احکام شرعی را نشان می‌دهد.

۱-۳. صورت سوم: یقین به وجوب و احتمال وجود عدل

در این صورت، وجوب یک فعل برای ما محرز است، اما احتمال می‌دهیم که فعلی دیگر نیز به عنوان عدل آن در نظر گرفته شده باشد. با این حال، نه از نظر شرعی، وجوب این فعل دوم برای ما ثابت شده است و نه از حیث امتثال، می‌توانیم با اطمینان بگوییم که انجام آن موجب سقوط تکلیف خواهد شد (خویی، ۱۴۲۲: ۱/۵۲۰).

در مقایسه با دو صورت قبل، تفاوت‌های اساسی این مسئله به شرح زیر است:

- در صورت نخست، علم داشتیم که دو فعل واجب‌اند، اما در تعیین یا تخییر آن‌ها تردید داشتیم. همچنین، نسبت به مسقط بودن یکی از این دو فعل برای دیگری نیز دچار شک بودیم.
- در صورت دوم، تنها یکی از دو فعل را واجب می‌دانستیم و دیگری را غیرواجب، اما اطمینان داشتیم که فعل غیرواجب، مسقط فعل واجب است. در اینجا نیز تردید ما صرفاً به تخییری بودن تکلیف محدود می‌شد.

- اما در صورت سوم، یقین داریم که یک فعل خاص واجب است، اما نسبت به این که شارع، فعلی دیگر را به عنوان عدل آن قرار داده باشد، دچار تردید هستیم و هیچ دلیلی برای اثبات وجوب یا مسقط بودن آن نداریم.

یکی از نمونه‌های مطرح در این زمینه، حکم کفاره روزه ماه رمضان است. به‌طور مسلم، وجوب "صیام شهرین متتابعین" (روزه دو ماه پیوسته) به عنوان کفاره ثابت است. اما این پرسش مطرح می‌شود که آیا "اطعام عشره مساکین" (اطعام ده مسکین) نیز عدل آن محسوب می‌شود و می‌تواند به جای روزه، موجب سقوط تکلیف گردد؟ اگر فردی به جای روزه گرفتن دو ماه، اقدام به اطعام ده مسکین کند، از منظر فقهی این مسئله مطرح می‌شود که آیا چنین عملی در چارچوب تخییر شرعی قرار می‌گیرد یا خیر؟ در چنین مواردی، نیاز به بررسی ادله فقهی و اصولی برای تعیین میزان اعتبار این احتمال ضروری است.

۱-۳-۱. بررسی دیدگاه‌های مختلف در مورد دوران بین تعیین و تخییر در تکلیف

برخی محققان در مواجهه با این مسأله به "اصالة التعین" قائل شده و از "قاعده اشتغال" استفاده

کرده‌اند. یکی از مهم‌ترین دلایل این دیدگاه، استدلال مرحوم آخوند خراسانی در "کفایة الاصول" است. ایشان معتقدند که در صورت شک در شرطیت یک امر برای وجوب، از آنجا که شرطیت قابلیت وضع و رفع دارد، اصل برائت جاری شده و به حدیث رفع تمسک می‌شود. اما در دوران بین تعیین و تخییر، مسأله به شک در اصل جعل وجوب تعیینی یا تخییری برمی‌گردد، نه به اخذ یک شرط خاص در وجوب. از آنجا که تعیینیت یک امر انتزاعی است که قابلیت جعل و رفع شرعی ندارد، اصل برائت در اینجا جاری نمی‌شود و در نتیجه، "قاعده اشتغال" اقتضا می‌کند که مکلف، برای امثال یقینی، به وجوب تعیینی پایبند باشد (خراسانی، ۱۴۰۹: ۱۶۰/۲).

محقق خویی این استدلال را مورد نقد قرار داده و بیان می‌دارد که هر چند تعیینیت، به عنوان یک امر شرعی، قابل وضع و رفع نیست، اما اعتبار آن توسط شارع چنین قابلیت دارد. اگر شارع این خصوصیت را در وجوب معتبر دانسته باشد، لازم‌الاتباع است، اما در غیر این صورت، اصل بر عدم آن خواهد بود. بنابراین، در موارد شک بین تعیین و تخییر، اصل بر عدم اعتبار تعیینیت است و تخییر مقدم خواهد شد. وی این مسأله را به احکام کفارات حج نیز تعمیم داده و معتقد است که در مواردی مانند وجوب روزه دو ماهه برای کفاره، اگر درباره اطعام ده مسکین به عنوان عدل روزه تردید وجود داشته باشد، اصل، عدم اعتبار این عدل است (خویی، ۱۴۲۲: ۵۲۵/۱).

در مقابل، برخی معاصرین به اشکال مرحوم خویی نقد وارد کرده و بیان داشته‌اند که تفاوتی میان خصوصیت یک امر و اعتبار آن وجود ندارد. آن‌ها معتقدند که اصل برائت تنها در مواردی جاری است که شک در جعل شرعی وجود داشته باشد، اما در مواردی که خصوصیت یک امر مورد تردید است، جریان نمی‌یابد. به عنوان نمونه، در مسأله طهارت برای طواف مستحبی، اگر شک کنیم که طهارت شرط است یا خیر، اصل بر عدم اشتراط آن است. اما اگر شک ما درباره این باشد که نگاه به خانه کعبه جای طواف را می‌گیرد یا نه، برائت جاری نمی‌شود؛ زیرا این خصوصیت، جعل‌بردار نیست. بنابراین، در مسأله دوران بین تعیین و تخییر، اگر دلیل خاصی مبنی بر مسقط نبودن فعل دیگر وجود داشته باشد، تعیینیت از آن استتاج شده و قاعده اشتغال مقدم خواهد بود (فاضل لنکرانی).

مرحوم نائینی نیز در این زمینه دیدگاه خاص خود را دارد. وی معتقد است که در چنین مواردی، شک در سقوط تکلیف اصلی وجود دارد و در این شرایط، "قاعده اشتغال" اقتضا می‌کند که مکلف به انجام همان تکلیف مسلم (مثلاً روزه دو ماهه) پایبند باشد. به این معنا که اگر شخصی به جای روزه، اقدام به اطعام ده مسکین کند، نسبت به امتثال واقعی وجوب تردید وجود دارد و قاعده اشتغال مانع از رجوع به تخییر خواهد شد (نائینی، ۱۳۷۶: ۳/۴۲۸).

در مقابل، مرحوم خویی این استدلال را نیز نقد کرده و میان تخییر عقلی و شرعی تمایز قائل شده است. وی بیان می‌کند که در تخییر عقلی، وجوب به قدر جامع بین دو فعل تعلق گرفته است و اگر در خصوصیت یک فعل خاص شک داشته باشیم، اصل برائت از خصوصیت آن جاری می‌شود. اما در تخییر شرعی، اصل بر عدم تقیید وجوب به یک فعل خاص است و بنابراین، اصل برائت از مقید بودن جاری خواهد شد (خویی، ۱۴۲۲: ۱/۵۲۶).

در نهایت، مرحوم نائینی استدلال دیگری نیز مطرح می‌کند که بر اساس آن، واجب تخییری هم در مقام ثبوت و هم در مقام اثبات نیاز به "مؤونه زائده" دارد. یعنی در مقام ثبوت، شارع باید عدل را لحاظ کرده باشد و در مقام اثبات نیز باید به آن تصریح کند. از آنجاکه چنین بیانی در دست نیست، اصل بر تعیینی بودن وجوب خواهد بود. مرحوم خویی در پاسخ بیان می‌دارد که نیاز به مؤونه زائده تنها در تخییر شرعی مطرح است، زیرا در اینجا، جامع میان دو فعل باید پس از لحاظ هر دو مورد انتزاع شود. اما در تخییر عقلی، نیازی به چنین امری نیست، زیرا تکلیف به طبیعت جامع تعلق گرفته و مکلف بین موارد آن مخیر است. بنابراین، نیازی به تصریح شارع بر تخییر وجود ندارد (نائینی، ۱۳۷۶: ۳/۴۲۷).

۲. قسم دوم: دوران بین تعیین و تخییر در مقام حجیت

این قسم ناظر به احکام ظاهری در باب طرق و امارات است و به عبارت دیگر، به مسئله حجیت مربوط می‌شود. در اینجا دیگر بحث از عالم واقع و جعل حکم مطرح نیست، بلکه سخن از احکام ظاهریه و مقام ظاهر است. به طور خاص، مسئله در جایی مطرح می‌شود که مکلف در

مقام عمل، میان دو حجت مردد باشد و نداند که آیا شارع او را در انتخاب میان آن دو مخیر ساخته یا یکی را بر دیگری متعین کرده است.

مثالی مشهور برای این بحث، رجوع به مجتهد اعلم است. فرض بر این است که یکی از دو مجتهد، از دیگری اعلم است. حال این پرسش مطرح می‌شود که آیا تقلید از اعلم واجب تعیینی است یا مکلف میان تقلید از اعلم و غیر اعلم مخیر است؟ به عبارت دیگر، آیا شارع قول مجتهد اعلم را حجت متعین قرار داده است یا اینکه مکلف در پذیرش نظر اعلم یا غیر اعلم اختیار دارد؟

۲-۱. دیدگاه‌های اصولیان درباره دوران بین تعیین و تخییر در مقام حجیت

محقق نائینی این مسئله را در قالب تعارض بین الحجّتين مطرح می‌کند. یعنی هنگامی که دو دلیل معتبر وجود دارند اما در نتیجه با یکدیگر ناسازگارند، این پرسش مطرح می‌شود که آیا مکلف میان آن دو مخیر است یا باید یکی از آن‌ها را بر دیگری ترجیح دهد؟ (نائینی، ۱۳۷۶: ۳/۴۳۴). در این مسئله دو دیدگاه اصلی وجود دارد که هر یک پیامدهای متفاوتی دارد:

۱. مبنای سببیت

بر اساس این دیدگاه، هر اماره‌ای (دلیل ظنی) به عنوان یک سبب مستقل، در ایجاد مصلحت نقش دارد. بنابراین، اگر دو اماره متعارض باشند، مسئله از باب تراحم خواهد بود، نه تعارض. بر این اساس:

- اگر هر دو دلیل از نظر اهمیت در یک سطح باشند، مکلف مخیر است که به هر یک از آن‌ها عمل کند.
- اما اگر یکی از آن‌ها از نظر مصلحت بر دیگری ارجح باشد، مکلف موظف است همان را انتخاب کند.

۲. مبنای طریقت

در این نظریه، امارات صرفاً طریق کشف واقع هستند و حجیت آن‌ها از آن جهت است که ما را

به واقع نزدیک‌تر می‌کنند. در نتیجه، تعارض میان دو اماره، تعارض میان دو طریق محسوب می‌شود و مکلف موظف است طریقی را انتخاب کند که احتمال تطابق آن با واقع بیشتر باشد. مرحوم نائینی با پذیرش مبنای طریقت، معتقد است که در چنین مواردی تخییر از باب تعارض خواهد بود، نه تزاحم. او تصریح می‌کند:

«فإنه یقطع أن السلوكه یوجب الأمن عن العقاب علی تقدیر مخالفتة للواقع»

به این معنا که عمل به دلیلی که اهمیت بیشتری دارد، حتی در فرض مخالفت با واقع، موجب امنیت از عقاب می‌شود. اما اگر شخص قول غیر اعلم را برگزیند، چنین امنیتی وجود ندارد، زیرا در حجیت آن تردید وجود دارد و اصل در شک در حجیت، عدم حجیت است.

دیدگاه محقق خویی

محقق خویی در مصباح الأصول نیز به این مسئله پرداخته و معتقد است که عمل به قول اعلم موجب برائت ذمه است، درحالی‌که در قول غیر اعلم چنین قطعیتی وجود ندارد. وی تصریح می‌کند:

الآن ما علم بحجیته المرددة بین کونها تعینیه أو تخیریة، قاطع للعذر فی مقام الامثال و مبرئ للذمة بحسب مقام الظاهر یقیناً (خویی، ۱۴۲۲: ۱/ ۵۳۰)

یعنی قول اعلم از آن جهت که به‌طور یقینی حجت است، عذر مکلف را در پیشگاه شارع برطرف می‌کند. اما در مورد قول غیر اعلم، چون در حجیت آن تردید وجود دارد، موجب برائت ذمه نخواهد شد. بر این اساس، وی قائل به تعیینیت است و معتقد است که مکلف نمی‌تواند به قول غیر اعلم عمل کند.

برخی از اصولیان معاصر به این دیدگاه اشکال کرده‌اند. آن‌ها معتقدند که اگر مبنای شک در حجیت را بپذیریم، شک در حجیت قول غیر اعلم مساوی با عدم حجیت آن نخواهد بود، زیرا:

- در فرض تعارض، هر دو دلیل در اصل حجیت مشترکند و تنها اختلاف در ترجیح یکی از آن‌ها است.

- باید ابتدا ثابت شود که قول اعلم واقعاً بر غیر اعلم مقدم است، نه اینکه صرفاً به دلیل شک در حجیت، قول غیر اعلم را کنار بگذاریم.

• اگر قول غیر اعلم در کنار فرد دیگری که هم سطح اوست قرار گیرد، حجت خواهد بود، پس نمی‌توان ادعا کرد که قول غیر اعلم ذاتاً فاقد حجیت است. (فاضل لنکرانی)

تحلیل نهایی بر اساس مبانی مختلف

امام خمینی رحمته الله در بررسی این مسئله، ابتدا مبانی مختلف در باب امارات را تحلیل می‌کند (امام خمینی، ۱۴۱۵: ۱۶۵/۲) و سپس بر اساس هر مبنا، حکم دوران بین تعیین و تخییر را مشخص می‌سازد:

نتیجه‌گیری درباره تعیین و تخییر	مبنا
قیام اماره خود سبب ایجاد مصلحت است و حکم تابع همان مصلحت خواهد بود. در این صورت، اصل اقتضای برائت از تعیین را دارد، زیرا شک در اهمیت یکی از دو اماره، به معنای شک در حدوث تکلیف است و اصل عدم تکلیف جاری خواهد شد.	مبنای اشاعره
اماره دارای مصلحتی است که از مصلحت واقع قوی‌تر است. در نتیجه، اصل برائت از تعیین حکم خواهد کرد، زیرا شک در تکلیف به معنای شک در لزوم ترجیح یکی از آن‌ها بر دیگری است.	مبنای معتزله
اگر مبنای سببیت پذیرفته شود، اماره موجب مصلحت در سلوک خواهد شد، اما واقع تغییری نخواهد کرد. در این صورت، اصل اقتضای تعیین را خواهد داشت، زیرا دو اماره هر دو دارای ملاک‌اند و مسئله به باب تراحم بازمی‌گردد.	مبنای امامیه (بر اساس شیخ انصاری)
اگر مبنای طریقت پذیرفته شود، پس از تعارض، هر دو اماره ساقط خواهند شد و باید به ادله شرعی برای تعیین مرجع رجوع کرد. در اینجا، شک در تعیین و تخییر ناشی از این است که آیا یکی از این دو دلیل از دیگری برتر است یا خیر. از آنجا که اصل در ظنون، عدم حجیت است، در فرض شک، باید اصل عدم حجیت را جاری کنیم و به ناچار قول اعلم را برگزینیم.	مبنای امامیه (بر اساس نائینی)

۳. صورت سوم: بررسی دوران امر بین تعیین و تخییر در مقام امتثال

در مواردی که مسئله‌ی تعیین و تخییر در مقام امتثال مطرح می‌شود، اصل حکم مشخص است، اما به دلیل تراحم میان تکالیف، امکان امتثال هر دو وجود ندارد. در چنین وضعیتی،

این پرسش پیش می‌آید که آیا مکلف موظف به انتخاب یک گزینه‌ی معین است یا میان آن‌ها مخیر خواهد بود؟

فرض کنید دو نفر در حال غرق شدن هستند و احتمال داده می‌شود که یکی از آن‌ها نبی باشد. از یک‌سو، می‌دانیم که نجات نبی واجب است، اما از سوی دیگر، به دلیل محدودیت امکانات، تنها امکان نجات یکی از آن‌ها وجود دارد. حال، آیا باید فردی را که احتمال نبی بودن او وجود دارد، نجات داد یا مکلف در انتخاب میان آن دو مخیر است؟

دیدگاه‌ها

دیدگاه مرحوم نائینی رحمته الله

مرحوم نائینی بر این باور است که اصل بر تعیینیت است و قاعده‌ی برائت در اینجا جاری نمی‌شود. وی تحلیل خود را بر اساس دو فرض ارائه می‌کند:

- اگر هر دو طرف از نظر اهمیت یکسان باشند:
- در صورتی که اطلاق هر یک از تکالیف مقید به عدم دیگری شود، مکلف در انتخاب یکی از آن‌ها مخیر خواهد بود.
- اما اگر بنابراین باشد که در موارد تراحم، هر دو تکلیف ساقط می‌شوند و عقل تخییر را حکم می‌کند، باز هم مکلف میان آن‌ها مخیر خواهد بود.
- اگر یکی از آن‌ها اهمیت بیشتری داشته باشد:
- در این حالت، حکم اهم ثابت خواهد ماند و تنها تکلیف مهم مقید خواهد شد. بنابراین، مکلف باید اهم را امتثال کند و در صورت عدم امکان، به انجام مهم بپردازد.
- از منظر دیگری، اگر در موارد تراحم عقل تعیین را ایجاب کند، مکلف نمی‌تواند از اهم صرف‌نظر کند.

اگر احتمال داده شود که یکی از آن‌ها اهم است، نائینی رحمته الله معتقد است که این شک به سقوط تکلیف باز می‌گردد. در نتیجه، قاعده‌ی اشتغال یقینی اقتضا می‌کند که محتمل الاهیة امتثال شود (نائینی، ۱۳۷۶: ۳/۴۳۲).

دیدگاه مرحوم امام خمینی رحمته الله علیه

امام خمینی رحمته الله علیه اصل تعیینیت را در این مسئله می‌پذیرند، اما استدلال نائینی را مورد نقد قرار می‌دهند (امام خمینی، بی‌تا: ۳/۳۵۶). به نظر ایشان، اگر شک در سقوط تکلیف مطرح باشد، این شک به دو حالت قابل تحلیل است:

• اگر شک پیش از امثال باشد:

در این حالت، مکلف یقین دارد که خطاب شرعی همچنان باقی است، بنابراین نمی‌توان به سقوط آن حکم کرد. در نتیجه، برای برائت یقینی، باید محتمل الاهیة را امثال کرد.

• اگر شک پس از امثال باشد:

در این حالت، یکی از دو تکلیف انجام شده و دیگری خودبه‌خود ساقط می‌شود، بنابراین دیگر جایی برای بحث باقی نخواهد ماند.

ایشان معتقدند که اطلاق هر دو تکلیف همچنان برقرار است و هیچ‌گونه تقییدی در کار نیست. از این رو، اگر مکلف هیچ‌یک از آن‌ها را انجام ندهد، مستحق دو عقاب خواهد بود. بر این اساس:

• اگر هر دو تکلیف از نظر اهمیت برابر باشند، مکلف ملزم به انجام یکی از آن‌هاست و امثال یکی کفایت می‌کند.

• اگر یکی از آن‌ها اهم باشد، مکلف باید همان را انجام دهد، زیرا در غیر این صورت، مستحق عقاب خواهد شد.

• در مواردی که احتمال داده شود یکی از دو تکلیف اهم است، باز هم باید محتمل الاهیة امثال شود، زیرا در غیر این صورت، تکلیف یقینی همچنان باقی خواهد

جمع‌بندی

در بررسی دوران بین تعیین و تخییر در مقام امثال، دیدگاه فقها غالباً به تعیینیت گرایش دارد. مرحوم نائینی، امام خمینی و آیت‌الله روحانی همگی بر این باورند که در موارد تراحم، مکلف

موظف به انجام محتمل الاهیة است و نمی تواند از آن صرف نظر کند. اختلاف نظر آن ها بیشتر در نحوه ی تحلیل تراحم و اطلاق تکالیف است، اما نتیجه ی عملی در بیشتر موارد یکسان خواهد بود.

نتیجه

بحث دوران امر بین تعیین و تخییر در اصول فقه، به دلیل تأثیر آن بر استنباط احکام شرعی و نحوه امتثال تکالیف، از اهمیت ویژه ای برخوردار است. این پژوهش نشان داد که مسئله تعیین و تخییر در سه مقام جعل، حجیت و امتثال مطرح می شود و هر یک از این مقامات، مبانی و نتایج خاص خود را دارد.

در مقام جعل، اصل بر تعیین است، مگر آنکه دلیل معتبر بر تخییر وجود داشته باشد. به عبارت دیگر، در فرض شک، تعیین بر تخییر مقدم است، زیرا شارع در مقام تشریع، غالباً تکلیف معین را مشخص می سازد، مگر آنکه راه تخییر را به صراحت گشوده باشد. این مسئله در احکامی مانند تخییر بین نماز قصر و اتمام در برخی موارد یا تخییر میان کفارات، نمود پیدا می کند.

در مقام حجیت، بحث بر سر این است که آیا مکلف میان دو حجت شرعی مخیر است یا یکی از آن ها متعین است. این مسئله در مواردی مانند رجوع به مجتهد اعلم یا غیر اعلم مطرح می شود. بررسی دیدگاه ها نشان داد که بر اساس مبنای سببیت، در موارد تعارض دو حجت، اگر هر دو دارای مصلحت باشند، مکلف مخیر است، اما اگر یکی از آن ها اهم باشد، ترجیح خواهد داشت. در مقابل، بر اساس مبنای طریقت، حجیت به واقع نما بودن بازمی گردد و مکلف موظف است حجتی را که به واقع نزدیک تر است، برگزیند.

در مقام امتثال، تعیین و تخییر در شرایطی مطرح می شود که مکلف به دلیل تراحم دو تکلیف، امکان امتثال هر دو را نداشته باشد. در این موارد، اگر یکی از دو تکلیف اهم باشد، مکلف موظف به رعایت آن است. اما در فرض تساوی، مکلف مخیر است که هر یک را برگزیند. نمونه این بحث در نجات دو غریق، که احتمال نبی بودن یکی از آن ها وجود دارد، دیده می شود؛ در چنین شرایطی، اصولیان بر این باورند که رعایت محتمل الاهیة لازم است.

پیامدهای نظری و عملی این بحث گسترده است. در حوزه فقه فردی، مباحث تقلید، تعارض ادله، و احکام متزاحم به شدت از این مسئله تأثیر می‌پذیرند. در فقه اجتماعی و حکومتی، ترجیح مصالح اهم در سیاست‌گذاری شرعی، نمونه‌ای از کاربرد عملی این قواعد است. همچنین، در حوزه‌های نوظهوری مانند فقه پزشکی و فقه فناوری، که با تزاحم احکام مواجه هستند، روشن شدن معیارهای تعیین و تخییر می‌تواند به حل مسائل پیچیده کمک کند. نتایج این پژوهش نشان می‌دهد که هرچند اصل اولی در مقام جعل بر تعیین است، اما در مقام امثال، بسته به شرایط تزاحم، گاه تخییر نیز راهکار مناسبی خواهد بود. ازاین‌رو، ضرورت دارد که در مواجهه با مسائل مستحدثه، معیارهای تعیین و تخییر با دقت بیشتری بررسی شوند تا راهکارهای فقهی کارآمدتری ارائه شود.

کتابنامه

-
- آخوند خراسانی، محمدکاظم بن حسین، **کفاية الأصول**، قم، مؤسسه آل البيت علیه السلام، چاپ اول، ۱۴۰۹ق.
- امام خمینی، روح الله، **أنوار الهداية في التعليقة على الكفاية**، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی رحمته الله، چاپ دوم، ۱۴۱۵ق.
- امام خمینی، روح الله، **تنقيح الأصول**، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی رحمته الله، چاپ اول، ۱۴۱۸ق.
- خویی، ابوالقاسم، **مصباح الأصول**، قم، مؤسسه إحياء آثار الامام الخويي، چاپ اول، ۱۴۲۲ق.
- شهیدی پور، محمدتقی، **ابحاث حجج و امارات**، بی جا، بی تا.
- نائینی، محمدحسین، **أجود التقريرات**، قم، مطبعة العرفان، چاپ اول، ۱۳۵۲.
- نوری، حسین بن محمدتقی، **مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل**، تصحیح: مؤسسه آل البيت علیه السلام، قم، مؤسسه آل البيت، چاپ اول، ۱۴۰۸ق.
- فاضل لنکرانی، محمد، **درس خارج اصول فقه**، بی جا، بی تا.